

روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۳۷-۸۸۹۸۶۸۲۹ نمابر: ۸۸۹۸۶۸۴۸ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۷۶۱۷۷۰
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharghnewspaper.ir

تهران: اذان ظهر ۱۱:۵۶ اذان مغرب ۱۸:۱۵ اذان صبح فردا ۴:۳۲ طلوع آفتاب ۵:۵۵

# روزنامه شرق

سه‌شنبه ۴ مهر ۱۳۹۱ • ۸ ذی القعده ۱۴۳۳ • ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۲ • سال دهم • شماره پیاپی ۱۶۳۵ • شماره ۷۱۱ دوره جدید • ۲۰صفحه


## نوذری با «مکتب فرانکفورت» در پرسش



**شرق:** از سلسله درسگفتارهای موسسه پرسش «مکتب فرانکفورت: سه نسل تفکر انتقادی و نظریه انتقادی» توسط حسینعلی نوذری در محل این موسسه تدریس خواهد شد. هدف دوره حاضر، ارایه چشم‌اندازی از یکی از مهم‌ترین و تاثیرگذارترین جریان‌های روشنفکری و نظری انتقادی قرن بیستم است که تحول و تاثیری شگرف در بخش اعظم رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی بر جای نهاده است. زمان شروع این دوره پنجشنبه از تاریخ ۱۳۹۱/۱۳/۷ و از ساعت ۱۴ الی ۱۶ است. علاقه‌مندان جهت ثبت‌نام و حضور در کلاس می‌توانند با شماره ۸۸۶۵۸۶۰۳ تماس حاصل کنند.

آقااجازه

## کراوات



علی دهقان

■ همیشه تابستان که به شهریور می‌رسید و سر و کله مهر ماه که از دور پیدا می‌شد، احساس می‌کردم دنیا هم به آخر خودش نزدیک شده است. برای من در واقع سال تحصیلی از شهریورماه و امتحانات گرم آخرین ماه تابستان آغاز می‌شد. سهراب همیشه با خنده می‌گفت، شهریور را بـه نام ما کلید زده‌انـد و من هم عادت کرده بودم که بار بخشی از درس‌ها را باید خرداد به دوش بکشم و برخی از کتاب‌ها را هم برای شهریور ماه بایگانی کنم. با اینکه چند سال از آن شهریورها گذشـته است، هنوز هم نعره‌های آقای هژیر را فراموش نکرده‌ام که مثل گلوله، سـرگردان می‌شد و مثل پتک، روی تن دبیرستان سجاد می‌نشست. او با چشـمانی که به اندازه یک بشقاب باز می‌شدند، به تجدید شـدن‌های هر ساله ما خیره می‌شد و حرف‌های درشت کف دست‌مان می‌ریخت. آقای هژیر دبیر ادبیات ما بود ولی هر سـال با انگشتان کوتاه و چاقش حساب و کتابی می‌کرد و به این نتیجه می‌رسید که سال تحصیلی برای همه ۹ ماه است ولی برای ما ۱۲ ماه طول می‌کشد. از نگاه آقای هژیر ما همیشـه محصل بودیم و مرخصی تابسـتانی نداشـتیم ولی از نگاه سـهراب، ما ۱۱ ماه در تعطیلات بودیم و فقـط ۱۵ روز در خرداد و ۱۵ روز هم در شهریور گرفتار می‌شـدیم. هرچه بود، من امروز فکر می‌کنم ریاضیات سـهراب از دبیر ادبیات ما بهتر بود. در این چرتکه رفتن‌ها فقط روز اول مهر، نشانه‌ای داشت که پای ما را گرم و خشـاب خنده‌های‌مـان را پر می‌کرد تا سر بخوریم و آغاز پاییز را با زنگ دبیرستان سجاد، نفس بکشیم. راستش را بخواهید باید بگویم روز اول مهر مثل خیلی از روزهای دیگر در دبیرسـتان سـجاد، متعلق به آقای هژیر بود. او عادت داشـت سال تحصیلی را با شکل تقریبا عجیبی آغاز کند و هر سـال نیز به‌رغم آنکه آقای عابدینی در مقابل او تبدیل به یک جیغ می‌شـد، پایش را در یک کفش می‌کرد و به سبک خودش در نخستین بزم صبحگاهی دبیرستان می‌ایستاد. معمولا رسم، بر این بود که روز اول مهر وقتی بچه‌ها به صف می‌شـدند، همه معلم‌هـا نیز به بالکن کوچک دبیرسـتان می‌آمدند و در مقابل نگاه سجادی‌ها به خط می‌شدند و هر کدام به نوبت سال تحصیلی را تبریک می‌گفتند. در صف دبیران، آقای عابدینی، همیشـه نفر اول از سمت راست بود و در کنار او آقای کرباسیان، ناظم دبیرستان می‌ایستاد که حداقل یک متری از همه دبیران بلندتر بود. آقای یوسـفی، دبیر ورزش و آقـای هژیر دبیر ادبیات و سـایر معلم‌ها هم در سمت دیگر آقای کرباسیان می‌ایستادند. از روبه‌رو که نگاه می‌کردی صف افقی معلم‌های مدرسه به آقای کرباسیان که می‌رسید یک مرتبه همه چیز به هم می‌خورد و زاویه نگاه یک متری به سمت هوا پرتاب می‌شد تا دوباره بتواند روی خـط افقی صف دبیـران قرار بگیرد. اما نکته جالب ماجرا کراوات آقای هژیر بود که روز اول مهر را هر سال به هم می‌ریخت و باعث می‌شـد که به لطف آقای عابدینی و آقـای هژیر اولین روز مدرسـه یکی از بهترین روزهای سال باشـد. آقای هژیر خودش می‌گفت هر سال از دوم مهر تا ۳۱ شـهریور سـال بعد برای رسیدن روز اول مهر ثانیه‌شماری می‌کند تا کراواتش را مسافر گردنش کند و به مدرسه بیاید و آقای عابدینی او را ببیند و در میکروفن صدایش بلرزد و چشـمانش روی گونه‌هایـش به اندازه عدس شـوند و بچه‌های سجاد هم ریسه خنده بشوند و در هم گره بخورند. آقای هژیر را اگر تکه‌تکه هم می‌کردی روز اول مهر باید با کراوات به مدرسه می‌آمد. حبیب آقا، فراش مدرسـه می‌گفت، حتی چند بار اداره به او اخطار داده است که سال تحصیلی را با این ادا و اطوارها آغاز نکند ولی هیچ‌کدام از اینها به خرج دبیر ادبیات دبیرستان سجاد نمی‌رفت و تا پایان سال تحصیلی بارها در گوش بچه‌های سـجاد نجوا می‌کرد که اگر هم بمیرد وصیت می‌کند تا زمانی که آقای عابدینی مدیر دبیرسـتان است جنازه او را باید با کراوات به مدرسه بفرستند. یکی از این سال‌ها، ماجرای کراوات آقای هژیر از نیمه‌های شهریور آغاز شد. آقای یوسـفی به چند تا از بچه‌های دبیرستان خبر داده بود که آقای عابدینی، امسـال برای کـراوات آقای هژیر خواب‌های بدی دیده است اما سجادی‌ها کاری کردند که شاید هنوز هم آقای عابدینی فراموش نکرده باشد. آن اول مهر، مثل همیشه آقای هژیر کراوات سرخی به گردنش گـره زده بود و در میان صف دبیران ایسـتاده بود. آقای عابدینی هم با پیراهن خاکستری همیشگی‌اش که عادت داشـت روی شـلوار رهایش کند سخنرانی می‌کرد و هر چند دقیقه یک‌بار نگاهش را در صف معلم‌ها می‌چرخاند و برای کراوات آقای هژیر چشم و ابرو می‌آمد. یک مرتبه کلام آقای عابدینی ریتم گرفت، انگشـت اشاره‌اش را به سـمت کراوات بلند کـرد و نگاهش روی صـورت آقای هژیر ایسـتاد. آقای عابدینی داشت یک شعر را به سمت آقـای هژیر مزه مزه می‌کرد: «شـرم دارد نوجوانان چون کنند/ پیرمردان رنگ بر چهره نهند...» چند ثانیه بعد که آقای عابدینی نگاهش را سـمت حیاط دبیرستان و صف سجادی‌ها برگرداند، خشـکش زد. در آن زمانی که آقای عابدینی به آقای هژیر خیره شده بود و شعر می‌خواند یک اتفاق در دبیرستان رخ داد، اکثر سجادی‌ها، کراوات‌ها را از کیف بیرون آورده بودند و به گردن خود آویزان کرده بودند. آقای عابدینی پلک هم نمی‌زد و دهانش آنقدر باز بود که از حیاط هم می‌شد، دندان‌هایش را شمرد... توفان خنده‌ها.

برداشت آخر

## مدرک ازدواج مسیح، جعلی از آب درآمد

در پی انتشار خبر کشف قطعه‌ای پاپیروس تاریخی حاوی اطلاعاتی درباره ازدواج عیسـی مسـیح(ع)، یک کارشناس بریتانیایی با انجام بررسـی‌های بیشتر روی این سند به این نتیجه رسـیده که متن یاد شده ساختگی بوده و به تازگی و در دوران معاصر تهیه شده است. شبکه خبری «ای‌بی‌سی» چندی پیش گزارشی منتشر کرد که قطعه کوچکی از کاغذ پاپیروس رنگ‌باخته و بسیار قدیمی کشف شده است که به متاهل بودن عیسی مسیح اشاره شده است. این قطعه کاغذ حاوی هشت خط دست‌نوشته در یک طرف و شش خط در طرف دیگر اسـت و ظاهرا بخشی از متن مباحثه یا مکالمه عیسی مسیح با حواریون اوست. در متن این کاغذ دست‌نوشته که متعلق به قرن چهـارم میلادی و متن آن به زبان قبطی است، از زبان عیسی مسیح عبارت «همسر من» به کار برده شده اسـت. حالا روز گذشـته روزنامه انگلیسی «گاردین»، گزارشی منتشر کرد که تکه پاپیروسی که چند روز پیش سر و صدای زیادی در جهان به پا کرد و بسـیاری آن را سـندی بر ازدواج عیسـی مسیح دانستند، در واقع قطعه‌هایی به هم چسبیده از یک متن اصلی انجیل توماس به زبان قبطی است که بـرای ارایه معنایی خاص بخش‌هایـی از متن را بریده و کنار هم چیده‌اند. استناد گزارش «گاردین» به نتایج تحقیقات فرانسیس واتسون، استاد دانشگاه دورهام است که یافته‌های خود را در اینترنت منتشر کرده است. وی می‌نویسد: «تمامی جمله‌های متن پاپیروس جنجالی از روی نسـخه‌های چاپ شـده انجیل توماس کپی‌برداری شده و تنها در برخی جاها تغییرات کوچکی داشـته اسـت. فکر می‌کنم بحثی در این نیست که من نشان دادم چگونه این متن را ساخته‌اند و مایه تعجب خواهد بود اگر [اثبات شود] این سند جعلی و مربوط به عصر حاضر نیست، اگرچه این احتمال هم وجود دارد که متن را در قرن چهارم میلادی به این شکل تنظیم کرده باشند.» کشف سندی به ظاهر تاریخی که به «همسر عیسی مسیح» اشاره کرده، بحث داغی را میان دانشگاهیان و صاحب‌نظران آغاز کرده که همچنان در جریان است، با این حال فرانسیس واتسـون اعتقاد دارد که نتایج پژوهش او تقریبا قطعی است. پروفسور فرانسیس واتسون معتقد است: «این احتمال قوی وجـود دارد که قدمت این پاپیـروس به قرن چهارم میلادی برسـد اما متن نگاشته شده بر آن به وضوح تحت‌تاثیر متون کتاب‌های چاپی مدرن است.» پروفسور کارن کینگ، که سند فوق را در جریان کنفرانسی در شهر رُم ارایه داد، هنوز در برابر نکات مطرح شـده در مقاله پروفسور واتسون واکنشی نشان نداده است. واتسون در گزارش تحقیق خود می‌افزاید به باور او سند جعلی جدید قابل مقایسه با مورد مشابهی است که در دهه ۱۹۷۰ مطرح و جنجال‌برانگیز شد.

دکه

## دومین «شبکه آفتاب» آمد



دومین شـماره ماهنامه «شـبکه آفتاب» منتشر شد. این مجله فرهنگی، هنری در شماره جدید، طرح روی جلد خود را به موسیقی در فضای عمومی اختصاص داده است. در بخش اجتماعی، پرونده‌ای درباره «فرآیند چانه‌زنی تا تخفیف» به چاپ رسیده است. در این پرونده چرایی چانه‌زنی و تخفیف‌گرفتن بررسی شده است. «حرف بزن خاطره» عنوان یادداشتی است از محمد چرمشیر که با عنوان فرعی «در باب دریغ و پنهان تئاتر ما» در بخش تئاتر مجله دیده می‌شود. چرمشیر در بخشی از یادداشتش نوشته اسـت: «تئاتر ما تئاتر پنهان کردن اسـت. تئاتر دریغ کـردن از دیگران و دریغ شـدن از انتقال تجربه و دانـش دیگران....» «از فیلم تا تئاتر در آثار ایفو فان‌هوفه» عنوان مطلبی اسـت درباره آثار کارگـردان تئاتر هلندی که همراه با گفت‌وگوی اختصاصی با او در بخش تئاتر شـماره جدید «شـبکه آفتاب» چاپ شـده اسـت. چنـد روزی با یوجنیو باربا، دراماتورژی سـه‌گانه باربا و دو مطلب درباره افتتاحیه المپیک لندن از دیگر مطالب بخش تئاتر مجله است. این ماهنامه هم‌اکنون با قیمت شش‌هزار تومان روی کیوسک‌های مطبوعاتی است.

ادامه‌از صفحه اول

## آمدن یا نیامدن؟ مساله این است

تشریفات پذیرش شکایت، اعلام جرم، احضار، جلب، صدور قرار و بالاخره محاکمه و اجرای حکم، نسـبت به همه یکسان است و باید باشد.

۲- مدت‌هاسـت در مسایل قضایی مربوط به بعضی افراد آنچه گفتیم چندان ملحوظ نیست و وجه شخصی قضایـا در قواعد شـکلی نیز تاثیر می‌گـذارد. خوانده و شنیده‌ایم که در مورد افرادی پرونده‌های کیفری تشکیل و به مراجع صالح نیز ارسـال شده اما - بر مبنای اعلام مقام ارسـال‌کننده – بنا به مصالحی مسـکوت و معلق مانده اسـت. همچنیـن خوانده و شـنیده‌ایم بعضی از اصحاب همین پرونده‌ها در مقام «پاتک زدن» اتهاماتی را علیه مقام تشکیل‌دهنده و ارسال‌کننده پرونده‌ها مطرح کرده‌اند. این به معنی «اعلام جرم» اسـت و با توجه به مـواد ۶۵، ۶۶ و ۶۷ قانون آیین دادرسـی کیفری، مقام قضایی را مکلف به رسـیدگی می‌کند. از این‌گونه موارد بسیار است. چیزهایی گفته یا نوشته می‌شود که ذهن را به وقوع جرمی متوجه می‌کنـد اما به‌زودی فراموش می‌شـود. درست است که تحقیقات سری است و طبق ماده ۱۸۸ قانون آیین دادرسـی کیفری انتشار جزییات محاکمات؛ پیش از قطعیت حکم مجاز نیسـت، اما اگر «دانسـتن، حق مردم است» که هست، اطلاعات راجع به هر یک از این موارد حداقل در حد بیان، اینکه پرونده الان در چه وضعی است و از شروع پیگرد، چقدر گذشته اسـت و اقدام بعدی چیست، بدون ذکر نام افراد باید به آگاهی مردم برسد. بگذریم که مواردی از افشای اتهام و نمایش چهره افراد را هم در رسانه‌های جمعی داشته‌ایم و کسی هم به عنوان «مفتری» مجازات‌نشده است.

۳- با این مقدمات اینکه «آمدن یا نیامدن» متهمی به ایران طی چند سال مطرح باشد و هملت شکسپیر را تداعی کند، در خور تامل است. در این‌گونه موارد قانون آیین دادرسـی کیفری مکانیسم و روش تقریبا روشنی پیش‌بینی کرده است:

الف – اگر دلایل ابراز شـده در حـد ماده ۶۷ قانون آیین‌دادرسی کیفری قانع‌کننده باشد مقام قضایی درگیر رسیدگی می‌شود.

ب- با انجام تحقیقات از مطلعان و بررسی مدارک و اسناد و احیانا جلب نظر کارشناسان؛ اگر مقام قضایی به این نتیجه رسید که دلایل علیه متهم کافی است، او را احضار می‌کند.

پ – اگر متهم حاضر نشد و عذر موجهی هم اعلام نکرد، مقام قضایی دسـتور جلب او را صادر می‌کند. در موارد خاص جلب متهم بدون احضار نیز ممکن است و البته جلب بدون احضار در غیر این موارد، تخلف و شاید در زمره مواردی است که قواعد شکلی، تحت‌تاثیر مسایل شخصی قرار می‌گیرند.

ت- بعد از حضـور یا جلب متهم مقام قضایی برای در دسـترس نگاه‌داشتن او، برایش قراری صادر می‌کند که ممکن است مطالبه وثیقه، کفیل، التزام به حضور یا بازداشت باشد.

همچنین مقام قضایی می‌تواند علاوه بر اخذ تامین، متهم را ممنوع‌الخروج کند.

ث- بعـد از این مرحله، پرونده یا با قرار منع پیگرد، ختم یا با قرار مجرمیت و کیفرخواست دادستان به دادگاه ارجاع می‌شود.

ج- در مـورد متهم غایـب – اگر اتهامش مربوط به حق‌الناس یـا حقوق عمومـی (غیر از حق‌الله) باشـد رسیدگی غیابی با احضار از طریق آگهی در روزنامه جایز است و متهم غایب، حق واخواهی خواهد داشت.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود، رسیدگی به اتهامات افراد – جز در مورد حقوق‌الله که پرونده تا دسـتیابی به متهم باید مفتوح بماند – در غیاب ایشان هم میسر است. حتی در صورت رسیدن پرونده به دادگاه، متهم می‌تواند با ارسال لایحه یا معرفی وکیل – بدون حضور در دادگاه - از خود دفاع کند و مسـیر رسیدگی، متوقف نمی‌ماند و نباید بماند.

۴-گمان می‌رود «نزدیک شـدن» مسـایل قضایی به امور سیاسـی، آفت بزرگی است که باید به شدت از آن احتراز کرد. توجه شـود؛ عبارت «نزدیک شـدن» با تامل، به کار رفته است زیرا «آمیختگی» مسایل سیاسی و قضایی نه آفت بلکه فاجعه باید تلقی شـود. ضایعات و اشـکالات دستگاه قضایی -به شـهادت تاریخ- هرگز محدود در همین دستگاه نمانده است. اینکه متهمان و طرف‌های شکایت وابسته به کدام گروه یا جناح یا نحله یا حزب هستند یا به کدام طبقه اجتماعی تعلق دارند، اصولا نباید در روش‌ها و ابزارهایی که دستگاه قضا به کار می‌برد موثر واقع شـود زیرا – باز هم به شهادت تاریخ- گروه‌هـا و جناح‌ها و ملل و نحل، همـواره در حال افت و خیز هسـتند که طبع سیاست چنین اقتضایی دارد. اما دسـتگاه قضایی باید همواره قانون را به طور یکسان در مورد همگان اجرا کند زیرا اقتضای طبع کار قضایی، این است. یک تشکیلات قضایی خوب هرگز امکان طرح پرسشی از این قبیل را نمی‌دهد که «آیا اگر به‌جای زید، عمر، متهم فلان پرونده بود باز هم این‌گونه عمل می‌شد؟ این سـوال ممکن اسـت در مقام ابراز شگفتی از شدت عمل یا عکس آن باشد، هر دو حالت برای دستگاه قضا پسندیده‌نیست.

کارتون‌خواب

هادی حیدری
cartoononline.persianblog.ir



واژگان یک فرهنگ

## کت و شلوار: «باب همایون» در اوج(۱)



ناصر فکوهی

خیابان باب همایون از قدیمی‌ترین خیابان‌های شهر تهران و دست‌کم نیم قرن است که بورس کت و شـلوارفروش‌های تهرانی است. خیابان ناصرخسرو نیز در این زمینه شهرت خاصی داشت و دارد، به نحوی که اصطلاح «کت و شلوار ناصر خسرویی» (امروز به معنی کت و شـلواری ارزان‌قیمت و با طرح و دوختی «عامیانه» معادل با اصطلاح «کت و شلوار بازاری») هنوز در زبان فارسی معنا دارد، همان‌گونه که صفات دیگری که به کت و شلوار در طول تاریخی صدساله اضافه شده‌اند در نظام‌شناختی زبان فارسی معنا گرفته‌اند از «کت و شـلوار پلوخوری» (ویژه جشـن‌ها و مراسم خاص) تا «کت و شلوار دامادی» (با کراواتی که گاه حتی در روستاها نیز هنوز آن را همراهی می‌کند).

همان‌گونه که گفته شد در آستانه انقلاب کت و شلوار به لباسی بسیار گسترده برای مردان تبدیل شده بود و بنابر این‌چنین دسته‌بندی‌هایی معمولا نظام سلسله‌مراتبی را میان افراد مشخص می‌کرد. در سریال‌های عامیانه دهه‌های ۴۰ و ۵۰ اغلب تقابلی را می‌دیدیم: یک شخصیت مثبت، روستایی خوش‌قلب و صادق و در عین حال زیرک و عدالت‌جو که با لباس روستایی اش در برابر یک شخصیت منفی، نماینده روستایی تازه به دوران و به شهررسـیده‌ای بود که خودش را گم کرده و کت و شلوارهای «بدقواره» با کراوات‌های با طرح‌های درشت و گره بزرگ «دهاتی» می‌زد (نگاه کنید به مجموعه سریال‌ها و فیلم‌های «صمدآقا» و «سرکار استوار»). همین سلسله‌مراتب به صورتی بسیار ظریف‌تر در کل جامعه شهری مشاهده می‌شد و در بالاترین رده، به اشرافیت نوکیسه نفتی می‌رسید که لباس‌های اسموکینگ (شکل خاصی از کت و شلوار و پیراهن رسمی ویژه اشرافیت اروپایی در مجالس جشن و مناسک رسمی) می‌پوشیدند. تا دهه ۱۳۴۰ هنوز کت و شـلوارهای پیش‌دوخته رواج زیادی نداشـت و در این زمان خیاطان نیز سلسله‌مراتبی داشتند که سلسله‌مراتب اجتماعی را نشان می‌داد. افزون بر این گروه‌هایی چون «روشـنفکران» نیز با چیدمان اجزا و استفاده‌های خاصی از اشکال کت و شلوار خود را متمایز می‌کردند.

انقلاب ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) لااقل در امواج نخسـت خود، همه چیز را در زمینه سبک زندگی از جمله لباس تغییر داد. بدیهی است که برخی از نمادها که گویای اشرافیت سلطنتی پیش از انقلاب و وابستگی و تقلید از اروپاییان بود به‌شدت برجسته شدند و در گفتمان انقلابی مورد هدف قرار گرفتند: کراوات، دستمال‌گردن و «پوشت»، مهم‌ترین این موارد بودند. آنچه هنوز هم در مرکز مباحث اسـت، زیرا هنوز هم نه‌تنها تنش و مناقشه بر سر سبک زندگی کاهش نیافته بلکه تقویت شده و به دلیل آنکه مارژ مانور در حوزه‌های گوناگون مدیریتی به‌شدت کاهش یافته، این مناقشه هرچه بیشتر بر سطح و شکل محدود شده است.

با وصف این، نوعی از لباس برای مردان، از پس از انقلاب رایج شد که نمونه‌ای دیگر از همان کت و شلوار قدیمی بود که این بار به صورت‌های مختلف تغییر شکل می‌داد: در لباس جوانان، ابتدا کت جای خود را به آنچه «کاپشن سربازی» (کاپشن سبز تیره و نسبتا گشاد با کلاه یا بدون کلاه همراه) نام می‌دادند و کاپشنی بود که در دهه ۱۳۶۰ رایج بود.

انقلابیون اسلامی ترجیح می‌دادند از شلوار و پیراهن در شکل، رنگ و نحوه خاصی از چیدمان آنها که باز هم مساله تمایز هویتی و سبک زندگی در آن اصل را تشکیل می‌داد، استفاده کنند. این ترکیب لباسی عموما چه برای آنها و چه برای دیگرانی که باز مایل به ایجاد نوعی تمایز برای خود بودند به‌شدت مساله شکل ظاهری افراد را به موضوعی اساسی تبدیل کرد: شیوه‌های پوشـش و آرایش، طرز سخن گفتن، حرکات بدن، و... همگی به‌شدت بار معنایی و هویتی و تمایزدهنده و سیاسی پیدا کردند و موضوعی برای مناقشه‌های واقعی یا ساختگی.

مونو سیکلت

## این قلب بی‌اعصاب!



پدرام ابراهیمی

■ آقا شرمندتما. قابل شما رو نداره. سه و پونصد هیشکی نمی‌برد، خدا وکیلی چهار رو خوب گفتم بهت. الآن از اینجا تا سـر نیایش رو هرکی می‌رفت بیشتر از این می‌گرفت. خودت ببین فاصله چقدره دیگه. مام گفتیم ثواب داره، حتما این بنده خدا داره می‌ره بیمارستان قلب، مریض داره. خدا شفا بده. خدا دشمن آدمو هم نندازه رو تخت بیمارستان. الانم که تو هر کوچه می‌ری می‌بینی حجله زدن همه جوون جوون. همه سکته قلبی. به‌خاطر اعصابه آقا. یعنی به شـما بگم نود و پنج‌درصد مرگ و میر و مریضیا از اعصابه. طرف اعصابش خورد بوده، از اعصاب، قلبشم خراب شـده، می‌ره دکتر، ویزیت دکتر رو می‌شنوه قلبش وایمیسته! خب حق داره دیگه. قلب که خبر نمی‌کنه. شوهرخاله من بنده خدا الان بازنشسته‌س. دکتر واسـه قلبش گفته نمک نخور، غذای چرب نخور، گوشت سفید بخور، برو جای خوش آب و هوا. طفلی یه کمی هم دیر بازنشسـت شد. لااقل پنج، شیش سال پیش بازنشست می‌شد می‌تونست بلیت اتوبوس بفروشـه. اینا هم ورداشتن کارتیش کردن. اصلا نمی‌گن این کارتا کارتخونش خراب بشه باید چیکار کرد. حالا بیا با راننده دهن به دهن شو بخاطر پونصد تومن. من نمی‌دونم بعضیا مگه قراره این پول لاکردارو با خودشون کجا ببرن؟ ما تو خط محله‌مون یه ممد زاد سـلیم داریم همه‌ش قفـل فرمون تو دستشـه عین گوشی موبایل. خب همیناس جمع می‌شه آدم سکته می‌کنه دیگه. همینجوریشم قلبا از دود پر شده. میگن روزی دوهزار تا ماشین میدن بیرون. خب اینا نفری یه گاز بدن، اکسـیژن تهران می‌زنه بغل. بد می‌گم بگو بد می‌گی... عزیز اشکال نداره تا سبزه برم اونور؟ محبت کن اونور پیاده شو، چراغ نیایش بد کوفتیه... قابل نداره. دمت گرم. خدا شفا بده..... ...! [دکی! اینکه رفت تو نمایندگی بنز! ] خدایا! به داده و ندادت شکر...


